

# عینیت در زیبایی‌شناسی محیط زیست و حفاظت از محیط زیست

ند هتینگر  
ترجمه‌ی کریم پورزبید

## چکیده

نویسنده در این مقاله به بررسی دو مسئله می‌پردازد: ۱. عینیت و نسبیت در زیبایی‌شناسی محیط زیست؛ ۲. رابطه‌ی زیبایی‌شناسی محیط زیست با حفاظت و دفاع از محیط زیست. در اینجا پرسش و موضوع اصلی از این قرار است که اگر داورهای زیبایی محیط زیست فاقد مبنای عینی، یعنی کاملاً نسبی و سوبژکتیو، باشند آنگاه به نظر می‌رسد که چنین داورهای مبنای ضعیفی برای توجیه حفاظت از محیط زیست خواهند بود. بدین ترتیب به نظر می‌آید که چنین موضعی برای کسانی که در پی آن‌اند تا از ارزش زیبایی‌شناختی محیط زیست به‌عنوان عاملی برای حفاظت از محیط زیست استفاده کنند مسئله‌ساز می‌شود. این مقاله از یک سو به بررسی استدلال‌هایی که از نسبی‌گرایی دفاع می‌کنند و توسط جان فیشر، مالکم بوود و استان گدلوویچ مطرح شده‌اند می‌پردازد، ارزش آن‌ها را ارزیابی می‌کند، و به‌کندوکاو در استلزامات آن‌ها برای دفاع زیبایی‌شناختی می‌پردازد. از سوی دیگر، دیدگاه‌های سه متفکر متفاوت، یعنی آلن کارلسون، نوئل کارول و امیلی بردی را در عرصه‌ی زیبایی‌شناسی محیط زیست در نظر می‌گیرد که جنبه‌های مهمی از عینیت را ارائه می‌کنند. **کلیدواژه‌ها:** عینیت، نسبیت، درک زیبایی‌شناختی، دفاع زیبایی‌شناختی، کثرت‌گرایی، تخیل، توافق، زیبایی‌شناسی محیط زیست.

## مقدمه

زیبایی محیط زیست، انگیزه‌ی مهمی برای حفاظت از محیط زیست است – خواه این حفاظت، حفاظت از مناطق بکر و طبیعت وحشی باشد خواه حفاظت از مناطق روستایی در برابر گسترش بیشتر یا مخالفت با قطع درختان حومه. توجه به زیبایی محیط زیست به‌نحو

چشمگیری هویدا است. من چنین دفاع زیبایی‌شناختی از محیط زیست را حمایت زیبایی‌شناختی می‌نامم و باور دارم که ملاحظات زیبایی‌شناختی می‌تواند نقش مهمی در توجیه حفاظت از محیط زیست ایفا کند. علت عمده‌ی این که چرا نابودی محیط زیست مسئله‌ای بسیار جدی است این است که چنین نابودی‌ای به معنای از میان رفتن چیزهایی است که ذاتاً ارزش زیبایی‌شناختی دارند. اگر طبیعت وحش، نواحی روستایی و درختان حومه از ارزش زیبایی‌شناختی اندکی (یا از ارزش زیبایی‌شناختی منفی) برخوردار باشند، آنگاه حفاظت از محیط زیست و توجیه برای حفاظت از محیط زیست به‌طور جدی تضعیف می‌شود.

دلایل بسیاری وجود دارد که با محور قرار دادن زیبایی‌شناسی برای دفاع از محیط زیست مخالفت می‌کنند.<sup>۱</sup> شاید مهم‌ترین این دلایل، این فرض مشترک و عام باشد که زیبایی سوژکتیو، و هم‌بسته با نگاه ناظر است و بدین ترتیب واکنش‌های زیبایی‌شناختی به‌طور چشم‌گیری نسبی هستند. اگر داورها درباره‌ی زیبایی محیط زیست فاقد مبنای عینی باشند آنگاه به نظر می‌رسد که چنین داورهایی مبنای ضعیفی برای توجیه حفاظت از محیط زیست خواهند بود. یکی از همین داورها که بیان‌گر این مسئله است بدین شیوه مطرح می‌شود: «اگر داورها درباره‌ی ارزش زیبایی‌شناختی صرفاً شخصی و سوژکتیو باشند، آنگاه نمی‌توان استدلال کرد که هر فردی باید نحوه‌ی درک یا نگرستن به زیبایی طبیعی را که شایسته‌ی محافظت است یاد بگیرد.»<sup>۲</sup>

حتی اگر فرد این نظر را رد کند که داورهای زیبایی‌شناختی به‌طور کلی سوژکتیو و نسبی‌اند ممکن است ادعا کند که داورها در مورد زیبایی محیط زیست، سوژکتیو و نسبی هستند. یک دیدگاه مشترک در فلسفه‌ی هنر این است که اگرچه عینیتی اساسی در هنر وجود دارد، درک زیبایی‌شناختی طبیعت یا کاملاً نسبی است یا در مقایسه با درک زیبایی‌شناختی هنر، بسیار کم‌تر مقید است.<sup>۳</sup> بیان قدرت‌مندتری از این دیدگاه را که در یکی از کتاب‌های درسی مقدماتی – که به‌شدت مورد توجه قرار گرفته است – در نظر بگیرید:<sup>۴</sup>

کوه عظیمی مانند فوجی یا گراند تتون احتمالاً به نظر ما عظیم و شکوه‌مند است یا نمایان‌گر شکوه‌مندی یا عظمت است، اما کاملاً قابل تصور است که ناطری که در فرهنگی دیگر پرورش یافته، این کوه را مضحک یا خزن‌انگیز تلقی کند. در مورد ایزه‌ای طبیعی مثل کوه، چنین نسبی‌ی در مورد ادراک واقعاً مشکلی ایجاد نمی‌کند زیرا خود کوه واقعاً شکوه‌مند یا مضحک نیست. ما فقط می‌توانیم بگوییم که شیوه‌های گوناگونی برای نگرستن به کوه وجود دارد ... پذیرفتن این‌گونه نسبت‌گرایی هنگامی دشوارتر است که ویژگی‌های بیان‌گر هنر را در نظر بگیریم .... منظور من این است که کیفیات عاطفی‌ای که آثار هنری بیان می‌کنند

واقعیت‌های غیر ضروری درباره‌ی آنها نیستند، هرچند که کیفیات عاطفی، واقعیت‌های غیر ضروری درباره‌ی ابژه‌های طبیعی‌اند. نقاشی جیج ادوارد مانس واقعاً ترسناک است ... این واقعیت که نقاشی جیج ممکن است از دید ناظری که فرهنگ دیگری دارد یک نقاشی نشاط‌آور باشد نباید ما را بر آن دارد که گمان کنیم این نقاشی یک نقاشی نشاط‌آور است.... [اما] در مورد این که آیا کوه فوجی شکوه‌مند یا مضحک، هیچ امر واقعی‌ای وجود ندارد.

اگرچه جان فیشر در مطلب فوق اظهار نظر خود را به ویژگی‌های معنا دار ابژه‌های طبیعی محدود می‌کند، دیگران و از جمله خود فیشر در مقالات دیگرش، این ادعای نسبی بودن ویژگی‌های زیبایی‌شناختی طبیعت، و داوری‌ها در مورد زیبایی محیط زیست را به‌طور عام تعمیم می‌دهند.

به نظر می‌رسد که چنین نسبی‌گرایی‌ای برای کسانی که امیدوارند از ارزش زیبایی‌شناختی محیط زیست به‌عنوان عاملی برای حفاظت از محیط زیست استفاده کنند مسئله‌ساز می‌شود. این مثال را در نظر بگیرید: یک گروه می‌خواهد از محیط روستایی متعلق به خود در برابر احداث بزرگراه حفاظت کند و [اداره]ی توسعه‌ی منطقه استدلال می‌کند که ارزش زیبایی‌شناختی این منطقه از دست خواهد رفت اگر بلوار آرام، ساکت و مشجر که با خانه‌های زراعی، مزارع کوچک و آبگیرها شکل گرفته است با بزرگراهی ویران‌گر، بی‌نظم و زرق و برق دار جایگزین شود که ادارات کارگشایی، ایستگاه‌های برق و گاز و توقف‌گاه‌ها را به دنبال دارد، یعنی اقداماتی که نشان‌دهنده‌ی بهره‌برداری بی‌ملاحظه‌ی جامعه‌ی ما و بی‌توجهی جامعه‌ی ما به جهان طبیعی است. از سوی دیگر، مدافعان توسعه استدلال می‌کنند که ارزش زیبایی‌شناختی وقتی به دست خواهد آمد که ما جاده‌های ملال‌آور، خسته‌کننده و گل‌آلود و کثیف را با مغازه‌هایی تمیز و سودمند جایگزین کنیم که نشان‌دهنده‌ی کار سخت، تصمیم و خلاقیت کارآفرینانه است. بدون توانایی برای تمایز نهادن میان پاسخ‌های کم‌وبیش مناسب‌تر یا داوری‌های زیبایی‌شناختی بهتر و بدتر در مورد این محیط‌ها به نظر می‌رسد که توسل به ملاحظات زیبایی‌شناختی، فایده‌ی اندکی برای حفاظت از محیط زیست یا تصمیم‌گیری در مورد آن داشته باشد.

این مقاله مباحث مربوط به عینیت و نسبیت در زیبایی‌شناسی محیط زیست را بررسی می‌کند، و در این راستا از یک سو به بررسی استدلال‌هایی که از نسبی‌گرایی دفاع می‌کنند و توسط جان فیشر، مالکم بوود و استان گدلوویچ مطرح شده‌اند می‌پردازد، ارزش آنها را ارزیابی می‌کند و به کندوکاو در استدلالات آنها برای دفاع از نگرش زیبایی‌شناختی می‌پردازد. از سوی دیگر، دیدگاه‌های سه متفکر مختلف – آلن کارلسون، نوئل کارول و امیلی بردی – را در عرصه‌ی زیبایی‌شناسی محیط زیست در نظر می‌گیرد که جنبه‌های مهمی از عینیت را

ارائه می‌کنند. هدف من از ارزیابی بحث میان نسبیت و عینیت در زیبایی‌شناسی محیط زیست، تعیین میزان اهمیت این بحث برای دفاع از محیط زیست است. آیا نسبیت‌گرایی زیبایی‌شناختی محیط زیست واقعاً استفاده از زیبایی محیط زیست را برای حفاظت از محیط زیست تضعیف می‌کند؟ آیا عینیت فراهم‌آمده از سوی عینیت‌گرایان به نحوی است که اجازه می‌دهد زیبایی‌شناسی نقش سودمندی در حفاظت از محیط زیست ایفا کند؟ من این اظهار نظر ماریسا ایتون را مد نظر قرار می‌دهم که: «اگر زیبایی‌شناسی محیط زیست قرار باشد از مناظر پایدار حفاظت کند، دیدگاه‌شناختی کارلسون ضروری خواهد بود و به نقد این ادعای او می‌پردازم که اگر پاسخ‌های زیبایی‌شناختی مبتنی بر شناخت طبیعت باشند (و نه مبتنی بر عدم شناخت طبیعت)، آنگاه حفاظت از طبیعت بهتر صورت خواهد گرفت.»<sup>۵</sup>

### طیفی از عینیت و نسبیت

بحث میان نسبیت و عینیت در زیبایی‌شناسی محیط زیست به نحو چشم‌گیری توسط آلن کارلسون صورت گرفته است. کارلسون تبیین عینی قدرت‌مندی درباره‌ی زیبایی‌شناسی محیط زیست ارائه می‌دهد و می‌گوید: درک (و حکم) زیبایی‌شناختی محیط زیست به این معنا باید «عینی» باشد تا بتواند پاسخی به آن چیزی باشد که ابژه‌ی زیبایی‌شناختی (یعنی محیط زیست) است و نه آنچه نیست. او استدلال می‌کند که علم تجربی بهترین راهنمای ما به چستی جهان طبیعی است و بنابراین، پاسخ زیبایی‌شناختی به طبیعت باید تابع شناخت علمی یا تاریخ طبیعی به‌طور عام باشد (همان‌طور که پاسخ زیبایی‌شناختی به هنر باید تابع شناخت تاریخ هنر باشد). کارلسون دیدگاه خود را این‌گونه بیان می‌کند که درک زیبایی‌شناختی «مناسب» و گاهی اوقات درک زیبایی‌شناختی «درست» یا صحیح از طبیعت باید تحت هدایت علم باشد. بسیاری از افراد چنین برداشتی را که تنها یک شیوه‌ی مناسب، یا صحیح برای درک طبیعت یا ابژه‌های طبیعی خاص وجود دارد کاملاً ناموجه می‌دانند.

اما پذیرش این شهود و نگرش نباید ما را به آن طرف طیف بکشاند، یعنی این که بگوییم درک زیبایی‌شناختی طبیعت کاملاً نسبی است. انکار این که فقط یک نوع پاسخ صحیح و مناسب به ابژه‌ی زیبایی‌شناختی محیط زیست – یا طبیعت به‌طور کلی – وجود دارد به‌معنای پذیرش این رأی نیست که هر پاسخ زیبایی‌شناختی هم‌تراز پاسخ‌های دیگر است. تعداد اندکی – اگر اصلاً وجود داشته باشند – چنین موضعی افراطی را اتخاذ می‌کنند.<sup>۶</sup> طیف وسیعی از موضع‌های میانی در میان این دو طیف وجود دارند که موجه‌ترند. این طیف میانی – از آنجا که انکار می‌کنند که فقط یک نوع مناسب از درک زیبایی‌شناختی طبیعت وجود دارد – کثرتی از پاسخ‌های مناسب را میسر می‌دانند و از این رو، نسبیت را

حداقل به معنای کثرت‌گرایی می‌پذیرند. اما این طیف همچنین این برداشت را ممکن می‌سازند که در میان چنین کثرتی از پاسخ‌های مناسب، درک‌ها و داوری‌های بهتر و بدتری از ارزش زیبایی‌شناختی طبیعت وجود دارد.

رونالد هیورن در این باره بحث دقیق و پیچیده‌ای می‌کند که چگونه فرد ممکن است پاسخ‌ها / داوری‌های زیبایی‌شناختی بهتر و بدتری داشته باشد بدون این که مجبور به استفاده از اصطلاحات نسبتاً واقعی نظیر شیوهی «مناسب» برای درک مناسب طبیعت باشد. وی میان درک سطحی و درک عمقی زیبایی‌شناختی طبیعت تمایز قائل می‌شود.<sup>۷</sup> درک‌های سطحی و جزئی ممکن است شامل پاسخ‌های عجولانه، غیرسنجیده، بدون تأمل، کاهلانه، ضعیف، نارس، خودخواهانه، مبهم، بی‌محتوا یا کلیشه‌ای باشند که قدری تأملی‌اند و به لحاظ ادراکی نیز منفعل‌اند. پاسخ‌های سطحی و جزئی ممکن است همچنین حقایق مربوط به ایزه‌های ادراک را تحریف و پنهان کنند یا کنار بگذارند، مثل نگاه رمانتیک به گرگ‌ها که سبک زندگی شکاری گرگ‌ها را نادیده می‌گیرد. آثار مناسب و گسترده‌ای در نقد این ایده وجود دارد که درک زیبایی‌شناختی طبیعت به نحوی شایسته به درک چشم‌انداز و مناظر زیبا محدود می‌شود، گویی که مشاهده‌ی طبیعت از دیدگاه‌های متداول، روش جدی برای درک پارک‌های طبیعی یا طبیعت به‌طور کلی است.<sup>۸</sup> درک زیبایی‌شناختی جدی و عمقی طبیعت، شامل انواع دیگری از پاسخ‌ها می‌شود.

بنابراین ما نباید صرفاً میان این دیدگاه که یک و فقط یک نوع صحیح از درک زیبایی‌شناختی محیط زیست وجود دارد (گویی چنین دیدگاهی برای دفاع زیبایی‌شناختی ضروری است)، و این دیدگاه که هر نوع پاسخ و حکم زیبایی‌شناختی درباره‌ی محیط زیست قابل قبول است، دست به انتخاب بزنیم بلکه به عبارت بهتر باید دیدگاهی را بسط و توسعه دهیم که کثرتی از پاسخ‌ها را به طبیعت مجاز شمارد که برخی از آنها نسبت به یکدیگر بدتر و بهتر (به‌عنوان مثال کم و بیش مهم‌تر) هستند. ما باید در پی تعیین این امر باشیم که آیا چنین کثرتی، مسائل مربوط به دفاع زیبایی‌شناختی را نشان می‌دهد (شاید بدین خاطر که داوری‌های متضادی را مجاز بداند که در سیاست‌گذاری برای محیط زیست تفاوت ایجاد کند) و این که آیا چنین عینیتی (یعنی پاسخ‌ها و داوری‌های زیبایی‌شناختی بهتر و بدتر) برای دفاع زیبایی‌شناختی کافی است یا خیر.

### کثرت و نسبییت در زیبایی‌شناسی محیط زیست

من در این بخش از مقاله، برخی از استدلال‌هایی را که از نسبییت در زیبایی‌شناسی محیط زیست دفاع می‌کنند در نظر می‌گیرم و روشن می‌سازم که آیا چنین نسبییتی برای دفاع

زیبایی‌شناختی مسئله‌ای ایجاد می‌کند یا نه.

جان فیشر مقاله‌ای به‌دقت ماهرانه و تأمل‌برانگیز دارد که از ارزش درک زیبایی‌شناختی اصوات طبیعت دفاع می‌کند و در عین حال اظهار می‌دارد که چنین درکی کاملاً نسبی و به دور از درک موسیقی است.<sup>۹</sup> اگرچه فیشر در این مقاله استدلال می‌کند که می‌توان تحلیل وی را در مورد نسبت اصوات طبیعت، به تمام ویژگی‌های زیبایی‌شناختی طبیعت تعمیم داد، دلیل چندانی وجود ندارد که گمان کنیم استدلال‌های وی فقط برای درک اصوات طبیعت قابل کاربرد است. در واقع، مالکوم بوود نیز دلایل بسیار مشابهی را در دفاع از نسبت زیبایی‌شناختی محیط زیست به‌طور کلی ارائه می‌کند.<sup>۱۰</sup>

فیشر میان دو بُعد از عینیت تمایز می‌گذارد، یعنی: آنچه وی شرط بدیهی در نظر می‌گیرد یعنی این که هر درک زیبایی‌شناختی – از جمله درک طبیعت – تابع ابژه («شرط تبعیت از ابژه») و تابع «معیار توافق» باشد که طبق آن، داوری‌های زیبایی‌شناختی باید به‌صورت بالقوه کلی باشند؛ بدین معنا که «داوری‌های زیبایی‌شناختی مناسب، صادق باشند و توافق ناظران دیگری را به دست آورند که حساس و خردمند هستند و در وضعیت مناسبی قرار دارند.» فیشر این شرط توافق را انکار می‌کند. وی استدلال می‌کند که چنین توافقی از معیار «تبعیت از ابژه» فراهم نمی‌آید، زیرا پاسخ زیبایی‌شناختی می‌تواند تابع ویژگی‌های یک ابژه باشد در حالی که توسط آنها تعیین نشده است. اگرچه وی گمان می‌کند که این تعیین‌نیافتگی در مورد درک ابژه‌های هنری نیز صادق است، داوری‌های زیبایی‌شناختی در مورد اصوات طبیعت «بسیار تعیین‌نیافته‌تر از داوری‌های نوعی درباره‌ی آثار هنری یا موسیقی است.»

مالکوم بوود استدلال می‌کند که در درک زیبایی‌شناختی طبیعت، آزادی و نسبیّت وجود دارد که در مورد هنر دیده نمی‌شود: «درک زیبایی‌شناختی طبیعت از آزادی‌ای بهره‌مند است که در مورد درک هنری وجود ندارد.» فیشر خاطرنشان می‌سازد که برخلاف ابژه‌های هنری (از جمله موسیقی)، اصوات طبیعی ابژه‌های قصدی ایجادشده‌ای نیستند که به شیوه‌های معین درک شده باشند. این واقعیت ما را به این نتیجه می‌رساند که «فردی که به طبیعت گوش فرا می‌دهد کاملاً فارغ از معیاری است که بر درک موسیقی حاکم است و بسیاری از شیوه‌های احتمالی گوش فرادادن را رد می‌کند.» بوود درباره‌ی درک طبیعت به‌طور کلی، ادعای مشابهی را مطرح می‌کند: وی استدلال می‌کند که درک طبیعت رها‌تر از درک هنر است زیرا طبیعت به خاطر درک زیبایی‌شناختی طراحی نشده است و از این رو درک آن، از الزامات درک هنری رها و آزاد است.

این که ابژه‌های هنری به درک زیبایی‌شناختی یک هنرمند اختصاص دارند ممکن است

الزاماتی را برای درک درست اعمال کند، یعنی الزاماتی که در درک ابژه‌هایی که بدین‌گونه طرح نشده‌اند وجود ندارد. با وجود این، صدق این ادعا می‌تواند به تاریخ هنر وابسته باشد. روشن و آشکار نیست که برخی از فرمالیست‌ها آن را پذیرفته باشند و چنین ادعایی، ارزش زیادی برای نیت هنرمند قائل می‌شود که ممکن است از سوی مخالفان قصدگرایی رد شود. حتی اگر ما چنین ادعایی را بپذیریم (همان‌طور که مایلم چنین کنم) شایان ذکر است که طرح و نظم قصدی می‌تواند پاسخ زیبایی‌شناختی را محدود کند و همچنین مسیری برای تفسیرها و انواع پاسخ‌های ادراکی بازنماید. [به‌عنوان مثال] کثرت عظیمی از پاسخ‌های ادراکی مناسب به چشمه‌ی مارسل دوشان وجود دارد؛ یا مثلاً درک یک موس [گوزن بومی آمریکای شمالی] را در قیاس با درک یک نقاشی از موس در نظر بگیرید. نقاشی موس می‌تواند واجد معنایی باشد که خود موس فاقد آن است. تفسیر و ارزیابی نقاشی موس می‌تواند شامل موضوعاتی از قبیل محتوا، سبک هنری و زمینه‌ی فرهنگی نقاشی باشد که درک آن را محدود و پیچیده می‌کند. فقدان محتوای هنری در ابژه‌ای که متعلق به درک طبیعت است نوعی از پیچیدگی را برطرف می‌کند و ممکن است واقعاً کثرتی از پاسخ‌های متناسب با آن را محدود کند.

فیشر و بوود خاطر نشان می‌کنند که طبیعت در قیاس با هنر، تقریباً فاقد چارچوب است. طبیعت در یک چارچوب قرار نمی‌گیرد (در حالی که نقاشی و آثار هنری عموماً در یک چارچوب قرار می‌گیرند)، و بدین ترتیب کثرتی از شیوه‌های متفاوت و معتبر برای قاب‌کردن طبیعت وجود دارد. بوود استدلال می‌کند که در قیاس با درک هنری، سطح مناسبی از مشاهده برای طبیعت وجود ندارد. فرد می‌تواند به‌وسیله‌ی یک تلسکوپ یا میکروسکوپ یا با چشم غیر مسلح به طبیعت بنگرد. وی همچنین استدلال می‌کند که هیچ شرایط مناسب و مطلوبی برای مشاهده وجود ندارد، یعنی فرد می‌تواند طبیعت را مشاهده کند وقتی که طبیعت مه‌آلود یا روشن، درخشان و پرنور یا تاریک، نزدیک یا دور باشد. وی همچنین ادعا می‌کند که ما در این مورد می‌توانیم از هر جهت حسی یا حالتی از ادراک استفاده کنیم. به‌طور کلی، بوود استدلال می‌کند که ما آزادیم تا ابژه‌های طبیعی را به‌نحوی که دوست داریم چارچوب‌بندی کنیم. بنابراین «چیزی از قبیل درک زیبایی‌شناختی مناسب طبیعت» - که در هنر وجود دارد - در اینجا یافت نمی‌شود.

این ادعاها به‌وضوح حاوی حقایقی هستند، همان‌گونه که حاوی خطاهایی نیز هستند. به‌محض درنگ بر ابژه‌ی طبیعی خاصی که ابژه‌ی توجه زیبایی‌شناختی ما است، بسیاری از گزینه‌های مفروض دیگر نخواهند بود. فرد با تلسکوپ یا میکروسکوپ در پی نگریستن به ماهی رودخانه نیست. درک زیبایی‌شناختی یک صخره لزوماً از ارتفاع

شش‌مایلی و از درون هواپیما یا در یک شب بسیار تاریک انجام نمی‌پذیرد. گلن پارسونز خاطر نشان می‌سازد: «بویایی، بساوایی و چشایی مستلزم نزدیکی کامل است، و کوه‌ها و صخره‌ها آن دسته از اشیائی نیستند که ما سعی داریم آنها را یک‌باره احساس کنیم و به زبان بیاوریم.»<sup>۱۱</sup>

فیشر مدعی است که نحوه‌ی چارچوب‌بندی طبیعت تا حدی اختیاری است: «می‌توان اصول چارچوب‌بندی را انتخاب کرد اما چنین اصولی تا حدی اختیاری‌اند حتی اگر از این یا آن جهت، طبیعی باشند.» فیشر بار دیگر در مقایسه با درک موسیقی اظهار می‌کند که «درک اصوات طبیعی فاقد اصول و قواعد نهادی‌ای است که درک متناسب را معین و هدایت می‌کنند.» من راهی برای اعتباربخشیدن به این چارچوب‌بندی که احکام را ابژکتیو می‌سازد نمی‌یابم، جز این ادعا که ما قواعد و اصول – و نه فقط پاسخ‌های نوعی و قابل فهم – برای گوش فرادادن به اصوات طبیعت را داریم و چنین ادعایی درباره‌ی گوش فرادادن به طبیعت در جامعه‌ی ما موجه نیست. از این رو فیشر استدلال می‌کند که چیزی که باید در طبیعت بدان گوش فرا دهیم، و نیز مدت و نحوه‌ی چنین فعلی تا حد زیادی بستگی به ما دارد. فیشر نسبی بودن چارچوب‌بندی را با چنین نمونه‌هایی روشن می‌سازد:

فرض کنید شما در یک وان داغ در بیابان آریزونا نشسته‌اید و به صداهای پیرامون خود گوش می‌کنید. آیا شما فقط صدای مرغ‌های آوازخوان و صدای باد را در میان درختان میوه و نخل می‌شنوید یا شما از قرار معلوم به صدای موتور و سروصدای آن که مدام سوت می‌کشد نیز توجه می‌کنید؟ آیا شما صدای هواکش را که هوای گرم اتاق زیرشیروانی را به گردش درمی‌آورد، و نیز صدای موتور هواپیما در آسمان را مورد توجه قرار می‌دهید یا نادیده می‌گیرید؟ آیا من در آبشار نیاگارا و در هنگام غرش مداوم آب باید سعی کنم تا صدای پرندگان را در جنگل بشنوم ... یا در حوالی توسکان به وزوز شدید پشه‌ها اعتنایی نمی‌کنم؟ آیا من فقط باید به صدای غازه‌های کنار دریاچه‌ی مینوسوتا تمرکز کنم یا سعی کنم صداهایی را که در فواصل دورند و صدای جیغ و ویغ سنجاب‌ها و وزوز مگس‌ها را بشنوم؟

«طبیعت به‌همان شیوه‌ی آهنگ‌ساز، شیوه‌ای ذاتاً صحیح برای چارچوب‌بندی اصواتش ندارد» و «کثرت عظیمی از نظام‌های [صوتی] و نسبت‌ها وجود دارند که ما می‌توانیم آنها را بشنویم و به نظر می‌رسد که اعتبار همگی یکسان است.»<sup>۱۲</sup>

من فکر می‌کنم که فیشر و بوود اشاره‌ی درستی کرده‌اند که ما به پذیرش کثرت‌گرایی در مورد پاسخ‌های مناسب به اصوات محیط زیست و زیبایی به‌طور کلی نیاز داریم. فردی که زیبایی را درک می‌کند به‌وضوح آزادی بسیاری در چارچوب‌بندی تجربه‌ی اصوات طبیعت و ابژه‌های زیبایی‌شناختی دیگر دارد و نتیجه‌ی چنین چیزی پدیدآمدن کثرتی از اعمال و



احکام ادراکی مناسب است. فیشر و بوود در این زمینه حق دارند که: تأکید بر وجود تنها یک شیوهی صحیح برای چارچوب‌بندی و درک زیبایی‌شناختی طبیعت کاملاً ناموجه است. آیا کثرت واکنش‌های زیبایی‌شناختی مناسب به محیط زیست برای دفاع زیبایی‌شناختی مسئله‌ای ایجاد می‌کند؟ فرد ممکن است چنین گمان نکند: آزادی زیبایی‌شناختی برای تمرکز بر یک یا چهل غاز یا گوش‌دادن به مرغ‌های آوازخوان یا توجه به حباب‌های وان حمام، به نظر می‌رسد که ارتباط اندکی با به‌کارگیری زیبایی محیط زیست برای سیاست‌گذاری داشته باشد. خواه من در نور صبحگاهی یا در میان مه، هنگام غروب یا در روزی کاملاً روشن به کوه نگاه کنم، و خواه مسحور بوی درختان صنوبر کوهستان بعد از باران شوم یا مزه‌ی درختچه‌های وحشی کوهستان را بچشم، به نظر نمی‌رسد که هیچ‌یک از اینها تهدیدی برای دفاع زیبایی‌شناختی باشند. در واقع می‌توان تصور کرد که از آن دفاع و حمایت می‌کنند به‌ویژه اگر چنین کثرتی از شیوه‌های قابل قبول برای درک طبیعت، به‌لحاظ زیبایی‌شناختی پوزیتیو و محصل باشند.<sup>۱۳</sup> علاوه بر این، شیوه‌های موجه بسیاری برای چارچوب‌بندی و درک طبیعت وجود دارد، همان‌طور که شیوه‌های نادرست بسیاری نیز برای این کار وجود دارد (و فیشر حداقل به ما دلایلی برای چنین داوری‌هایی ارائه می‌دهد).

با وجود این، انواع مشخصی از کثرت‌گرایی در پاسخ‌های زیبایی‌شناختی محیط زیست می‌تواند برای دفاع زیبایی‌شناختی، مشکل جدی ایجاد کند. اجازه دهید با نسبت چارچوب‌بندی آغاز کنیم. تا چه حد انتخاب و گزینش چارچوب‌بندی اختیاری و دلبخواه خواهد بود؟ به‌طور خاص آیا آزادی در چارچوب‌بندی باعث می‌شود که فرد ناگزیر به قراردادن اصوات ساخته‌ی انسان یا آثار دیگر بشر در ذیل درک یک محیط طبیعی شود؟ آیا در اینجا انتخاب بهتر یا بدتری وجود ندارد و آیا شیوه‌ی مناسبی برای چارچوب‌بندی این تجربه‌ی زیبایی‌شناختی وجود ندارد؟ اگر چنین باشد ما درمورد استفاده از اصوات (و زیبایی محیطی به‌طور بسیار عام) برای دفاع از محیط زیست دچار مشکل خواهیم شد.

مباحث مربوط به سیاست‌گذاری محیطی ذیل را در نظر بگیرید: آیا پرواز بالگردها بر فراز گراند کانیون باید مجاز باشد؟ آیا برف رومی در زمستان در یلواستون مناسب است و آیا استفاده از آن با اسکی صحرایی سازگار است؟ آیا شرکت توسعه و عمران باید مجاز به احداث بیست مسابقه‌ی اتومبیل در کنار باتلاق‌ها، درختان سرو و غیره باشد؟ در هر یک از این موارد، طرفداران محیط زیست استدلال می‌کنند که صدای ماشین‌ها، زیبایی طبیعی و درک زیبایی‌شناختی این قلمروها را می‌کاهد. اگر محدودکردن صداها اختیاری بود، چرا طرفداران محیط زیست نمی‌توانند خواستار به‌نظم درآوردن این صداهای مزاحم شوند؟ شرکت توسعه و عمران می‌تواند از آنها بخواهد تا صدای اتومبیل‌های مسابقه را در شب یکشنبه نادیده

بگیرند. اسکی بازهای یلواستون می‌توانند درخواست کنند که بوی گند و صدای برف‌روب‌ها محدود شود. کسانی که در گراند کانیون قدم می‌زنند می‌توانند یاد بگیرند که صدای مزاحم هوایماهای بالای سرشان را نادیده بگیرند.

پاسخی که می‌تواند مطرح شود این است که ممکن است نتوانیم این مزاحمت‌ها و دخالت‌های انسان را، حداقل بدون آموزش روان‌شناختی خاص، به نظم درآوریم. اما ادعای عمیق‌تر این است که ما نباید آنها را حداقل با توجه به ارزیابی کلی‌مان از ارزش زیبایی‌شناختی این محیط‌ها به نظم آوریم. در پاسخ زیبایی‌شناختی به این محیط‌ها و ارزیابی آنها چیزی نامناسب وجود دارد که تمام این صداها را فرو می‌نشاند. نادیده گرفتن آنها شبیه باقی ماندن در رودخانه‌ی مارها در دره‌ی وایومینگ و نرفتن به غرب است. این امر، تلاشی جدی برای درک زیبایی‌شناختی پارک ملی تتون نخواهد بود و این یک پاسخ زیبایی‌شناختی تحریف شده به چنین محیط‌هایی است که به‌سادگی مزاحمت‌های صوتی انسان را به نظم درمی‌آورد. به‌طور مشابه، شرکت توسعه و عمران تأکید می‌کند که بنای یک آسمان‌خراش در جوار رودخانه‌ی مارها از ارزش زیبایی‌شناختی این دره و پارک تتون که در کنار آن است نخواهد کاست زیرا این تلقی که «فرد می‌تواند به‌سادگی آن را به نظم درآورد» مبتنی بر یک تصور اشتباه در مورد نحوه‌ی چارچوب‌بندی آزادانه‌ی گزینه‌ها در درک معتبر محیط زیست است. آیا تبیین‌های فیشر و بوود از چارچوب‌بندی نسبت، چنین پاسخی را توجیه می‌کند؟ گمان نمی‌کنم.

برای چنین چارچوب‌بندی، چه چیزی در مورد این حکم معتبر نیست؟ یکی از امکان‌هایی که پیش روی ما قرار دارد توسل به ایده‌ی «چارچوب‌بندی طبیعی» است. نوئل کارول از این مفهوم استفاده می‌کند تا تبیین کند که چگونه «تحت تأثیر طبیعت قرار گرفتن» (یعنی برانگیختگی عاطفی زیبایی‌شناختی در مورد طبیعت) می‌تواند مسئله‌ی توجه زیبایی‌شناختی را حل کند.<sup>۱۴</sup>

قلمروهای طبیعی خاص دارای چارچوب‌های طبیعی یا چیزی هستند که من ترجیح می‌دهم بستر طبیعت بنامم: منظور من غارها، بیشه‌زارها، غارهای مصنوعی، زمین‌های بی‌درخت، آلاچیق‌ها، دره‌ها و غیره است. قلمروهای طبیعی دیگر که به نظر می‌رسد فاقد چارچوب هستند ویژگی‌هایی دارند که به‌طور طبیعی برای انسان‌ها قابل توجه است - از قبیل آب در حال جریان، نور درخشان و غیره که توجه ما را به‌طور غریزی به طرف خود جلب می‌کنند.

هیاهوی بلند ماشین‌ها یا آسمان‌خراش‌هایی که از دل دشت‌های سرد و ساکت برمی‌آیند و اجازه نمی‌دهند کوه‌ها را مشاهده کنیم به‌طور طبیعی توجه زیبایی‌شناختی را محدود

خواهند کرد و درک این محیط‌ها در حالی که سعی می‌کنیم مزاحمت‌های انسان را نادیده بگیریم یا ارزیابی زیبایی‌شناختی کلی‌مان را رها کنیم بی‌فایده و ناشی از اجبار خواهد بود. پیشنهاد برای به نظم درآوردن آنها مثل این است که فردی در یک کنسرت بگوید: «نگران بوی تعفن یا انفجاری که بیرون اتفاق می‌افتد نباشید، فقط به موسیقی گوش کنید».

ایده‌ی چارچوب‌بندی طبیعی، یک شیوه‌ی ممکن برای پاسخ‌گویی به استدلال نگران‌کننده‌ای است که در فاع از نسبیّت در درک زیبایی‌شناختی طبیعت مطرح می‌شود و این استدلال به‌واسطه‌ی استان گودلوویچ بسط یافته است.<sup>۱۵</sup> گودلوویچ اظهار می‌کند که پاسخ‌های زیبایی‌شناختی انسان سنتی به طبیعت به‌لحاظ حسی، محدودند و این که وابستگی معیار زمانی و مکانی واکنش‌های زیبایی‌شناختی‌مان به طبیعت دلبخواهی هستند. گودلوویچ به‌لحاظ زیبایی‌شناختی ما را مدرک هر طبیعت - بزرگ یا کوچک - و تمام فرایندهای بلند یا کوتاه می‌داند. بدین ترتیب وی استدلال می‌کند که شکستن و خرد شدن قطعات یخ که بر روی رودخانه حرکت می‌کنند به‌لحاظ زیبایی‌شناختی نباید کم‌آزارتر از صاف‌کردن قلعه‌های ماسه‌ای دره‌ی مایونت آریزونا تلقی شود. در واقع این قطعات یخ در بهار آب می‌شوند و دوباره در زمستان یخ می‌بندند، اما این بناهای یادبود نیز فرو می‌ریزند و از نو بر پا می‌شوند. «اگر ما آدم‌های غول‌پیکر بودیم، آنگاه خرد کردن یک بنای سنگی به‌لحاظ زیبایی‌شناختی بیش از صاف‌کردن قلعه‌ی ماسه‌ای قدیمی، که اکنون برای ما است، آزاردهنده نبود. اگر حیات ما برحسب ثانیه‌ها اندازه‌گیری می‌شد، آنگاه شکستن قطعات یخ همانند استفاده از دره‌ی بریس به‌عنوان یک گورستان زباله به‌طور جدی نامطبوع محسوب می‌شد.»

آشکار است که چنین نظری برای دفاع از زیبایی‌شناختی مسئله‌ساز است. اگر زیبایی‌شناسی محیط زیست برای سیاست‌گذاری درمورد محیط زیست سودمند باشد، پس باید بتواند به ما یاری کند تا میان محیط‌ها یا ابژه‌های طبیعی‌ای که به‌لحاظ زیبایی‌شناختی کم و بیش پوزیتیو هستند تمایز بگذاریم<sup>۱۶</sup>؛ و مسلماً نمی‌تواند مؤید این ایده باشد که ارزش زیبایی‌شناختی‌ای که به‌واسطه‌ی شکستن قطعات یخ از دست می‌رود، هم‌اندازه‌ی تخریب آثار سنگی و ماسه‌ای است که هزاران متر طول دارند. پاسخ به گودلوویچ این است که: اگر فرض کنیم انسان‌ها گونه‌ای از مخلوقات‌اند، و معیارهای زمانی و مکانی وجود دارد که ما براساس آنها عمل می‌کنیم، آنگاه برخی از ابعاد‌گزینش چارچوب‌هایمان دلبخواهی و اختیاری نخواهند بود، و برخی از مقیاس‌ها کم‌وبیش طبیعی و مناسب هستند. این مطلب که «کوهی که ما عظمت و استحکامش را درک می‌کنیم برحسب زمان‌های مختلف، همانند امواج دریاچه‌ای که در پایین کوه است، متغیر است»<sup>۱۷</sup> نباید ما را بر این اندیشه وادارد که

کیفیات زیبایی‌شناختی‌ای که ما از کوه به دست می‌آوریم به‌طور مناسب ادراک‌پذیر نیستند. در اینجا نمی‌توان صرفاً بدین خاطر که کیفیات زیبایی‌شناختی می‌توانند ناپدید شوند و احکام زیبایی‌شناختی به‌واسطه‌ی اتخاذ دیدگاه‌های متفاوت ضعیف شوند، نتیجه گرفت که آنها به‌خاطر دیدگاهی که اتخاذ می‌کنیم نامناسب‌اند. و اگر فرض کنیم ما گونه‌ای از موجودات هستیم و در ادراک زیبایی‌شناختی مقاصدی داریم آنگاه [نمی‌توان نتیجه گرفت که] برخی دیدگاه‌ها، معیارها و انتخاب چارچوب‌ها – از جمله معیار گودلوویچ به‌طور کلی و مخالفان محیط زیست که در پی چارچوب‌بندی و آراستن دخالت‌ها و تجاوزهای انسان هستند – نامناسب‌اند.

ادعای من این است که با فرض نهادها و اهداف معتبر ما برخی از چارچوب‌گزینی‌ها در ادراک زیبایی‌شناختی محیطی، بسیار طبیعی و مناسب‌تر هستند. این امر به محدودکردن کثرت ادراک‌های مناسب از محیط و به تمایز میان پاسخ‌های بهتر و بدتر یاری می‌رساند. علاوه بر این، عوامل شناختی نظیر اطلاعات مربوط به ابژه‌های متعلق به قصد زیبایی‌شناختی و شناخت مقوله‌بندی‌های مناسب به همین محدودسازی کمک می‌کند. در تبیین‌های شناختی از ادراک زیبایی‌شناختی طبیعت، از قبیل تبیین‌های آلن کارلسون، نکات اساسی و مهمی وجود دارد. به نظر می‌رسد که فیشر بر آن است که شناخت (حداقل شناخت صداها) نمی‌تواند نقش محدودکننده‌ی مهمی ایفا کند. فیشر در پاسخ به این اظهار نظر کارلسون که «شناخت ماهیت محیط زیست‌های خاص تابع حد و مرزهای مشخصی از ادراک‌ها و مجموعه‌ی خاصی از معنای زیبایی‌شناختی و اعمالی است که آن نوع محیط زیست را آشکار می‌سازند»<sup>۱۸</sup> می‌گوید: «شناخت مسلماً تجربه‌ی ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و ویژگی‌هایی را نمایان می‌سازد که به‌گونه‌ی دیگری گم شده‌اند، اما فکر نمی‌کنم که بتواند چارچوب یا معنایی را تحمیل کند». به‌شيوه‌ای مشابه بود استدلال می‌کند که «مقولات طبیعت به‌منظور تعیین حدود جزئی ویژگی‌های زیبایی‌شناختی واقعی موارد طبیعی، همانند مقولات هنر که برای آثار هنری به کار می‌رود، به کار نمی‌روند.»

به باور من، شناخت محیط زیست از جمله شناخت بخش‌هایی از محیط زیست که سعی می‌کنیم آنها را دریابیم، و شناخت محیط زیست به‌طور بسیار کلی (از جمله محدوده‌ی نابودی محیط زیست) در بسیاری از موارد تأثیر مهمی بر چارچوب مناسب و داورهای مهم دارد و باید داشته باشد. برخی از این نمونه‌ها را در نظر بگیرید: ما در حال کایاک‌سواری در باتلاق‌های جنوبی هستیم و ضمن گوش دادن به دارکوب به دارکوب یا تمساح می‌توانیم دست به انتخاب بزنیم. دانستن این که این دارکوب، دارکوب آیوری بیلد است، یعنی همان پرنده‌ای که گمان می‌رفت منقرض شده و مدت ۴۰ سال از آن خبری نبود، بیان‌گر این است که ما باید به

صدای نوک‌زدن دارکوب به درخت و نه نعره‌ی تمساح توجه کنیم. در اینجا هم چارچوب و هم معنا حداقل به‌وسیله‌ی همین شناخت جزئی بیان شده‌اند. کارلسون نمونه‌های قانع‌کننده‌ای دارد که نشان می‌دهد مقوله‌بندی مناسب می‌تواند - در تقابل با ادعاهای بود - ویژگی‌های زیبایی‌شناختی مورد نیاز بخش‌های طبیعی را معین کند: آیا آن یک موش خرما یا زیرک است یا یک موش بزرگ؟ یک گوزن بی‌ریخت است یا یک موس (گوزن بومی آمریکای شمالی) زیبا؟ آیا یک ماهی وال بدقواره است یا یک پستان‌دار باشکوه؟ این که کدام صفات زیبایی‌شناختی مناسب‌اند وابسته به این است که ابژه‌ی محیطی را در مقوله‌ی درست خود قرار دهیم. ابژه‌های محیطی‌ای که به‌لحاظ ادراکی یکسان‌اند می‌توانند ساخته‌ی انسان یا طبیعی باشند: آیا این ابژه‌ای که می‌بینم همان ماه کامل زیبا است که در دامنه‌ی تپه طلوع می‌کند یا یک آتن نفرت‌انگیز ماهواره است؟ آیا این نهر، نهری سبز مایل به زرد است که شاهکار طبیعت است یا زباله‌های تهوع آور معدن است؟ اطلاعات و مقوله‌بندی درست بر ارزیابی زیبایی‌شناختی محیطی تأثیر می‌گذارد و باید تأثیر بگذارد.

نوئل کارول و استان گودلوویچ منکر این ایده هستند که درک زیبایی‌شناختی ضرورتاً نامناسب می‌شود هنگامی که مبتنی بر باور نادرست یا اطلاعات علمی اشتباه باشد. گودلوویچ می‌گوید: «تصور کنید که درک شما از پدیده‌ای طبیعی مبتنی بر چیزی است که معلوم می‌شود یک نظریه‌ی علمی نادرست است. تصور می‌کنید چه چیزی اتفاق می‌افتد؟ آیا درک شما تقلیل خواهد یافت؟ آیا از این که چیزی کم است، تعجب خواهید کرد؟ مسلماً چنین گمان نمی‌کنم.» کارول نمونه‌ای از آنچه را که به‌عنوان پاسخ زیبایی‌شناختی مناسب به طبیعت تلقی می‌کند - حتی وقتی که فرد باور درستی درباره‌ی آن دارد - ارائه می‌دهد: «من ممکن است از دیدن شکوه وال آبی به هیجان آیم. ممکن است تحت تأثیر اندازه، نیرو و مقدار آبی که جابه‌جا می‌کند و غیره قرار بگیرم اما ممکن است گمان کنم که آن یک ماهی است. با وجود این، تحت تأثیر قرار گرفتن من به‌خاطر شکوه وال آبی، نامناسب نخواهد بود.» من مثال کارول را به‌عنوان یک پاسخ زیبایی‌شناختی مناسب می‌پذیرم اما گمان می‌کنم که تنها وقتی مناسب باقی خواهد ماند که باور نادرست تأثیری بر پاسخ زیبایی‌شناختی نداشته باشد. اگر بر پاسخ زیبایی‌شناختی تأثیر بگذارد گمان می‌کنم که ما باید آن را، حداقل در این دو مورد، به‌عنوان یک پاسخ نامناسب در نظر بگیریم. بنابراین، شناخت و مقوله‌بندی صحیح ابژه‌های محیط زیست نیازمند کثرتی از پاسخ‌های زیبایی‌شناختی مناسب است.

شاید نوع نسبیت زیبایی‌شناختی که غالباً باعث نگرانی دفاع زیبایی‌شناختی می‌شود صرفاً چارچوب‌بندی نسبیت یا نسبیت زیبایی‌شناختی نباشد، بلکه نسبیتی باشد که بر

ارزیابی یا احکام دارای ارزش زیبایی‌شناختی تأثیر می‌گذارد. اگر قرار باشد که به ارزیابی زیبایی‌شناختی محیط زیست پردازیم و در عین حال هیاهو و سروصدای ماشین برف‌روب، صدای هلیکوپتر و پیست اسکی دره‌ی تتون را پنهان کنیم شاید چنین کاری نامناسب باشد. اما طرفداران و علاقه‌مندان اتومبیل‌ها ممکن است ادعا کنند که آنها این صداها را خوشایند می‌دانند و شرکت توسعه و عمران می‌تواند ادعا کند که نگاه کردن به گراند تتون از یک ساختمان بلند ممکن است لذت‌بخش باشد و استدلال می‌کنند که تلقی طرفداران محیط زیست در مورد ویژگی زیبایی‌شناختی سلبی نقاطی که به دست انسان ساخته شده است تنها یک پاسخ زیبایی‌شناختی است و برحسب پاسخ کسانی که از این مصنوعات انسان لذت می‌برند کم‌وبیش مناسب‌تر نیست.

فیشتر نمونه‌ای ارائه می‌دهد که نشان می‌دهد وی ممکن است چنین نسبیتهایی را درست بداند: «یک فرد ممکن است صدای کوکوی دسته‌ای از کبوترها را بی‌نهایت هارمونیک و نشان‌دهنده‌ی آرامشی تسلی‌بخش تلقی کند، در حالی که دوست وی همین صدا را جداً بازدارنده تلقی کند.» وی می‌گوید: ادعای این که گراند تتون، ارزنده/مستحکم یا مضحک/مشقت بار است خوب یا بد نیست و از این رو وی همان ادعای نسبیتهای مطرح می‌کند.

آشکار است که تفاوت‌هایی که در شرایط، زمینه‌ها و چشم‌اندازها وجود دارد که احکام متضاد را درباره‌ی ویژگی‌های زیبایی‌شناختی و ارزش ایجاد می‌کند و توجیه می‌کند. اگر فردی به هیمالیا سفر کرده باشد یا سیاره‌ی دیگری را دیده باشد که کوه‌هایش ۱۰۰۰۰۰ فوت ارتفاع دارند شاید برای وی گراند تتون بزرگ و نه شکوهمند به نظر آید. اگر فردی که بدنش دچار افت شدید دما شده است منتظر کمک باشد یا اگر فرد مالک شرکت اجاره ماشین‌های برف‌روب باشد که احتمال می‌دهد یکی از ماشین‌هایش در پارک ملی متوقف شده باشد صدای نزدیک شدن ماشین برف‌روب را آرامش‌بخش (و نه نامطبوع) تلقی می‌کند. من بر آن هستم که جهت درست در این مسیر، پذیرفتن کثرت‌گرایی در ارزیابی زیبایی‌شناختی محیط زیست است تا حدی که قابل قبول باشد. شاید برخی از ارزیابی‌های متضاد نیز می‌بایست مناسب تلقی شوند. با وجود این، گمان می‌کنم که ما باید در برابر «فرورفتن در نسبیتهای کامل» در برابر چنین پاسخ‌هایی مقاومت کنیم. هدف ما می‌تواند یافتن مجال و فضایی برای طیف جدی و سطحی مورد نظر هیپورن و ایده‌ی پاسخ‌های کم‌وبیش مناسب باشد. همچنین ما باید در کنار کثرتی از پاسخ‌های زیبایی‌شناختی مناسب به محیط زیست، پاسخ‌های گوناگون نامناسب را نیز بیابیم. برای مثال، ایستادن در مقابل گراند تتون‌ها برای اولین بار و این تلقی که آنها مضحک‌اند یک پاسخ زیبایی‌شناختی جدی نیست.

این پاسخ، پاسخی بسیار سطحی و نه جدی است که به ارتفاع بلند تتون‌ها در قیاس با رودخانه توجه کنیم و تصور کنیم که فشار زمین‌شناختی باعث ایجاد آنها شده است. پاسخ زیبایی‌شناختی منفی به باتلاق‌ها به‌عنوان زمین‌های بایر و توجه به این که در باتلاق‌ها حشرات به ما حمله می‌کنند، یک پاسخ زیبایی‌شناختی کلیشه‌ای و ناشی از جهل است که از سوی باتلاق‌شناسان متخصص و آگاه رد می‌شود. شرکت توسعه و عمران به‌خاطر دیدگاه کلیشه‌ای خود به باتلاق‌ها و زمین‌های بایر گمان می‌کند ایجاد پیست مسابقه یک استفاده‌ی سازگار و هماهنگ است و محافظت از طبیعت باتلاق را چندان جدی نمی‌گیرد. آشغال‌های کنار جاده، لوله‌های فاضلاب و ماهی‌های آلوده‌شده در نهر چیزهایی نیستند که ما انتظار تبیینی موجه برای آنها را داشته باشیم که یک پاسخ زیبایی‌شناختی مثبت را به این ایزه‌های محیطی توجیه کند.

در جهانی که تسلط انسان بر طبیعت چندان گسترده نیست شاید صدای اتومبیل‌ها در مناطق بکر چندان منفی به نظر نرسد. اما در جهان امروز، حداقل برای کسانی که از دخالت‌ها و تأثیرات انسان بر کره زمین آگاه‌اند و آن را درک می‌کنند، پاسخ مناسب به صدای مزاحم انسان‌ها در طبیعت نباید مثبت باشد. دیدن سگی که به‌خاطر تصادف با ماشین صدمه دیده است و خنده‌دار تلقی کردن آن نامناسب است، همان قدر که ارائه‌ی پاسخ مثبت به مزاحمت‌ها و دخالت‌های انسان در طبیعت بکر نامناسب خواهد بود. چنین پاسخی نشان‌دهنده‌ی نادانی فرد درباره‌ی تأثیر انسان بر کره زمین، سرشت عاطفی مخدوش شده یا خودخواهی بسیار در رابطه با پاسخ‌های زیبایی‌شناختی کورکورانه است.<sup>۱۹</sup>

### عینیت‌گرایی و دفاع زیبایی‌شناختی

از دیدگاه دفاع زیبایی‌شناختی، دلایلی برای نگرانی درمورد نسبی‌گرایی / کثرت‌گرایی زیبایی‌شناختی محیط زیست فیلسوفانی نظیر فیشر، بوود و گودلوویچ وجود دارد. با وجود این، بسیاری از متفکران گوناگون که در حوزه‌ی زیبایی‌شناسی محیط زیست فعالیت می‌کنند جنبه‌های مهمی از عینیت را فراهم کرده‌اند. می‌توان تبیین‌هایی از عینیت را از شناخت‌گرایی نظیر آلن کارلسون انتظار داشت که درک مناسب طبیعت را بر فهم تاریخ طبیعی مبتنی می‌کند.<sup>۲۰</sup> اما می‌توان چنین تبیینی را نیز در کار نوئل کارول یافت که پاسخ و واکنش عاطفی را به‌عنوان کلیدی برای گونه‌ی مهمی از درک طبیعت تلقی می‌کند و همین‌طور در نظر امیلی بردی که برای وی تخیل و نه شناخت، در درک طبیعت محوری است. کارلسون و بردی غالباً در پی آن‌اند که در توسعه‌ی سیاست‌گذاری محیط زیست، نقشی را برای زیبایی‌شناسی محیط زیست فراهم کنند و این شاید همان مشوق و محرک

مهمی باشد که آنها را برمی‌انگیزاند تا جنبه‌هایی از عینیت را در زیبایی‌شناسی محیط زیست به وجود آورند. اکنون این را مد نظر قرار می‌دهم که آیا این زیبایی‌شناسان محیطی که برای یافتن جنبه‌هایی از عینیت تلاش می‌کنند این کار را با توجه به دفاع زیبایی‌شناختی بهتر انجام می‌دهند یا نه.

اگرچه به گمان نوئل کارول نگرش زیبایی‌شناختی محیط زیست کارلسون که مبتنی بر شناخت علمی است نوعی از درک مناسب طبیعت است، وی کارلسون را به‌خاطر این ادعایش مورد انتقاد قرار می‌دهد که گمان می‌کند این زیبایی‌شناسی تنها زیبایی‌شناسی‌ای است که مناسب و درست است. کارول «تأثیر گرفتن از طبیعت» را به‌عنوان یک حالت اضافی و متمایز درک معتبر پیشنهاد می‌کند.<sup>۲۱</sup> کارول استدلال می‌کند که برانگیختگی غریزی (که کم‌ترین برانگیختگی عقلانی را دربردارد) و برانگیختگی عاطفی که ناشی از ایستادن در زیر آبشار و به هیجان آمدن از شکوه و عظمت آن است، یک نوع مهم و مناسب از واکنش زیبایی‌شناختی به طبیعت است، واکنشی که مبتنی به شناخت تاریخ طبیعی یا علم نیست. کارول به [وجود] عینیت قوی در زیبایی‌شناسی محیطی کارلسون اذعان می‌کند و بدان متمایل است: «هر تصویر دیگری از درک طبیعت، اگر قرار باشد که جدی تلقی شود، باید به منظور حل مسئله‌ی عینیت درک طبیعت از توانایی قیاس‌پذیری در نسبت با مدل محیط طبیعی برخوردار باشد.»

کارول استدلال می‌کند که برانگیختگی عاطفی می‌تواند ابژکتیو باشد. براساس تبیین وی، حالات عاطفی می‌توانند مناسب باشند یا نباشند و در اینجا مناسب بودن به معنای صدق (عینیت) عواطف است. عواطف، شناختی هستند به این معنا که آنها به‌واسطه‌ی باورها، اندیشه‌ها و انواع توجه ما مورد تأیید قرار می‌گیرند و معطوف به اثرها هستند. عواطف به‌نحو مناسبی به برخی از اثرها معطوف می‌شوند؛ مثلاً ترس از تانکی که به پیش می‌آید مناسب است درحالی که ترس از سوپ جوجه نامناسب است (مگر این که فرد گمان کند که خطرناک است). وقتی عواطف ابژکتیو هستند که عاطفه با اثره خود متناسب باشد و باورهایی که بنیان این عاطفه را تشکیل می‌دهند باورهایی باشند که برای مشارکت دیگران معتبر تلقی شوند. بنابراین، برای مثال، به هیجان آمدن از شکوه و عظمت چیزی (به‌عنوان نمونه، توتن‌ها) که فرد باور دارد از شکوهی عظیم برخوردار است مناسب است و اگر این باور برای دیگران نیز معتبر باشد آنگاه یک برانگیختگی عاطفی ابژکتیو خواهد بود (و نه یک برانگیختگی سوژکتیو، تحریف شده یا متغیر). فردی که از شکوه توتن‌ها به هیجان نمی‌آید - بلکه تنها اذعان می‌کند که آنها از شکوهی عظیم برخوردارند - از یک واکنش عاطفی نامناسب برخوردار است. اگر فردی انکار کند که توتن‌ها شکوه عظیمی دارند زیرا آنها در مقایسه با



کهکشانش بسیار کوچک‌اند، مقایسه‌ی نادرستی انجام می‌دهد. بنابراین کارول استدلال می‌کند که عینیت در زیبایی‌شناسی محیطی با تبیین برانگیختگی عاطفی زیبایی‌شناسی محیطی و نیز با تبیینی که مبتنی بر شناخت علمی است میسر است.<sup>۲۲</sup>

من برآنم که کارول در این باره محق است که واکنش‌های عاطفی به طبیعت کم و بیش می‌تواند مناسب، منفعلانه، خودخواهانه و گاهی اوقات حتی مطلقاً نامناسب باشد. همان‌طور که اشاره شد، کسانی که درباره‌ی حملات و خسارات انسان بر قلمروهای نسبتاً طبیعی کره زمین آگاهی دارند و کسانی که به دنبال رفاه و خوشبختی انسان‌ها و موجودات دیگر هستند نسبت به نابودی و انحطاط طبیعت واکنش نشان می‌دهند. آنها صدای ماشین‌های برف‌روب را آرامش‌بخش نمی‌یابند و صدای اره‌های برقی باعث اضطراب‌شان می‌شود. دودکش‌های ساختمان‌ها و کارخانه‌ها آنها را متنفر و بیزار می‌کند و در هنگام مشاهده‌ی غروب آفتاب، آلودگی‌ها زیبا به نظر نمی‌آیند. به‌طور کلی، ناچیز دانستن طبیعت و محیط طبیعی باعث می‌شود که آنها اموری به نظر بیایند که به‌لحاظ زیبایی‌شناختی مناسب نیستند. من گمان می‌کنم که تبیین کارول ما را به ابزاری مجهز می‌کند که برای توجیه این ادعا لازم است؛ این ادعا که چنین پاسخ‌های زیبایی‌شناختی‌ای بسیار مناسب‌تر و مهم‌تر از پاسخ‌هایی هستند که در مقابل آنها قرار می‌گیرند. علاوه‌بر این ما ممکن است نیاز به تبیینی از تفسیر امر زیبایی‌شناختی و اخلاق داشته باشیم.<sup>۲۳</sup>

امیلی بردی، زیبایی‌شناسی محیط زیستی را بسط و گسترش می‌دهد که مبتنی بر تخیل است و معتقد است که این زیبایی‌شناسی به منظور دفاع زیبایی‌شناختی، کارآمد است.<sup>۲۴</sup> وی نمونه‌های بسیاری از توانایی تخیل در درک زیبایی‌شناختی طبیعت و استعمال آن برای دفاع زیبایی‌شناختی فراهم می‌کند؛ ازجمله:

«وقتی درباره‌ی پوست درخت افاقاً تأمل می‌کنم به‌لحاظ بصری شکاف‌هایی را میان شیارهای پوست درخت می‌بینم. تصویرهایی از کوه‌ها و دره‌ها به ذهنم می‌آید و سن درخت را با شیارهای روی پوست آن به یاد می‌آورم و این که چقدر قدمت دارند. من به دور درخت می‌چرخم و کالبد آن را احساس می‌کنم؛ تصویر یک سالخورده‌ی مجرب به ذهنم می‌آید با چین‌های عمیق سالخوردگی. این تصورات به این داوری زیبایی‌شناختی درباره‌ی درخت منتهی می‌شود که آن درخت تنومند و استوار است و من آن را تحسین می‌کنم از این جهت که آرزو می‌کنم یک فرد سالخورده‌ی خردمند باشم.»

بردی رویکرد کارلسون را که مبتنی بر شناخت علمی است مورد نقد قرار می‌دهد، زیرا فکر می‌کند که رویکرد کارلسون پاسخ‌های زیبایی‌شناختی معتبر را بیش از حد به طبیعت

محدود می‌کند و رویکردی نخبه‌گرا است: بسیاری از کسانی که طبیعت را به‌لحاظ زیبایی‌شناختی درمی‌یابند از شناخت علمی خاصی درباره‌ی آنچه درک می‌کنند بی‌بهره‌اند و بنابه تبیین کارلسون پاسخ‌های آنها کنار گذاشته می‌شوند. بردی همچنین فکر می‌کند که رویکرد کارلسون واقعاً حالتی از درک زیبایی‌شناختی طبیعت نیست زیرا کارلسون درک زیبایی‌شناختی طبیعت را به انواع تاریخ طبیعی تبدیل می‌کند و بدین ترتیب هیچ نقش متمایزی را در مباحث سیاست‌گذاری محیط زیست به زیبایی‌شناسی واگذار نمی‌کند.

بردی نگران این است که تخیل از آن جهت که سوژکتیو و دلخواهی است کنار گذاشته شود. بسیاری بر این گمان‌اند که «تخیل به ناگزیر منتهی به تجربه‌ای می‌شود که بیش از حد پیش‌بینی‌ناپذیر و اختیاری است و برای هدایت درک زیبایی‌شناختی مناسب از طبیعت تابع خیال و وهم است.» به نظر بردی چنین نیست که هر پاسخ تخیلی به طبیعت مناسب باشد و تلاش می‌کند تا «بال‌های تخیل را کوتاه کند»، به این امید که عینیتی کافی را برای زیبایی‌شناسی محیط زیست حفظ کند که برای مباحث سیاست‌گذاری سودمند است. وی می‌خواهد تا از پاسخ‌های تخیلی سطحی، خام و پراحساس اجتناب ورزد که درک را به جای این که غنا ببخشند، تضعیف می‌کنند. تصور یک کودک با لباس‌های کودکانه‌اش می‌تواند علت اصلی و شالوده‌ی حقیقت زیبایی‌شناختی عصمت و پاکی باشد؛ اما این تصور، پراحساس و سطحی است و از این رو قادر به درک مناسب و بی‌واسطه نیست. وی تصورات دیگر را خط می‌زند زیرا به نظر وی نامناسب‌اند: نظیر فردی که از پرش و شیرجه از صخره‌ای بلند به دریا شگفت‌زده می‌شود و این پاسخ زیبایی‌شناختی می‌تواند با تصور احساس شیرجه زدن از فراز صخره و ترس فردی که این شیرجه را تماشا می‌کند شدت یابد. تصور کنید که این پرش به‌خاطر انگیزه‌های خاصی نظیر مشکلات مالی باشد؛ در این صورت، این تصور برای درک زیبایی‌شناختی این صخره نامناسب خواهد بود و از این رو برای درک آن نامناسب است. همچنین بردی به ما توصیه می‌کند که از تصویری که طبیعت را به ابزار تبدیل می‌کند اجتناب ورزیم، همانند وقتی که فرد از توجه و تمرکز زیبایی‌شناختی به درک منظره‌ی دریا منحرف می‌شود زیرا در حالی که به منظره‌ی دریا نگاه می‌کند به این فکر می‌افتد که اگر امواج دریا بلند نباشد چه مقدار صدف دریا را می‌توان جمع‌آوری کرد. یک پاسخ و واکنش زیبایی‌شناختی، ذهن را از توجهات خودخواهانه و ابزاری آزاد می‌کند. بنابراین، تخیل‌ها و تفکرات دیگری که طبیعت را به ابزار تبدیل می‌کنند به‌لحاظ زیبایی‌شناختی مناسب نیستند زیرا آنها بی‌غرضی را که برای پاسخ زیبایی‌شناختی لازم است نقض می‌کنند.

من گمان می‌کنم که بردی در ابطال این تصور و فرض که زیبایی‌شناسی طبیعت که

مبتنی بر تخیل است صرفاً سوپزکتیو و دلخواهی خواهد بود کار معقولی انجام داده است. او در ادامه، این اعتراض و ایراد مارسیا ایتون را رد می‌کند که «بدون تکیه کردن به نوعی مدل شناختی که کارلسون بر آن تأکید می‌کند» شیوه‌ای برای تمایزگذاری میان تصورات مناسب از تصورات نامناسب وجود ندارد.<sup>۲۵</sup> این نکته‌ی محوری بردی که پاسخ‌های خودخواهانه به طبیعت، معیار بی‌غرضی را که برای زیبایی‌شناسی لازم است نقض می‌کنند، و بنابر این به لحاظ زیبایی‌شناختی نامناسب‌اند به نظر من دارای معنا و مفهوم مهمی برای دفاع زیبایی‌شناختی است. بسیاری از پاسخ‌های زیبایی‌شناختی پوزیتیو و مثبت به نابودی طبیعت که احتمالاً مبتنی بر دیدگاه ابزاری و خودخواهانه به طبیعت و از این رو مبتنی بر تفسیر بردی از بی‌غرضی هستند به لحاظ زیبایی‌شناختی مناسب محسوب نخواهند شد.

زیبایی‌شناسی محیط زیست آلن کارلسون، ابعاد مهمی از عینیت را فراهم می‌کند و نظراتش به‌طور کلی برای دفاع زیبایی‌شناختی کارآمد است.<sup>۲۶</sup> دفاع کارلسون از زیبایی‌شناسی محصل برای طبیعت بکر - «هر شیء طبیعی، خواه به همراه درک مناسب باشد یا در بسیاری از مراحل (و نه همه‌ی آنها) و شرایط مشاهده، ارزش زیبایی‌شناختی محصل و بنیادی دارند و اگر هم ارزش زیبایی‌شناختی منفی داشته باشند ناچیز است.»<sup>۲۷</sup> - دلایل مستحکمی برای دفاع زیبایی‌شناختی فراهم می‌کند زیرا فرض می‌کند که ما تز زیبایی‌شناختی محصل را برای محیطی که توسط انسان شکل گرفته رد می‌کنیم. اتکا و اعتماد کارلسون به کارایی ارزیابی زیبایی‌شناختی محیط‌هایی که توسط انسانی شکل یافته است بدین معناست که محیط‌های ناپایدار، ارزش زیبایی‌شناختی منفی‌ای دارند.

مارسیا ایتون گمان می‌کند که اگر هدف فرد از زیبایی‌شناسی محیطی، «دوام و بقاپذیری محیط زیست» باشد آنگاه نظریه‌ی کارلسون همان چیزی است که مورد نیاز است: «آلن کارلسون فیلسوف، مدلی از درک طبیعت را بیان می‌کند که به نظر من، بهترین مدل است مشروط بر این که هدف فرد دفاع، حمایت و حفظ محیط زیست‌هایی باشد که زیبا و پاکیزه‌اند.»<sup>۲۸</sup> به نظر می‌رسد که ایتون دارای دیدگاهی ابزاری به درک زیبایی‌شناختی محیط زیست است که پاسخ زیبایی‌شناختی محیطی را به استلزامات آن برای دفاع و حفاظت از محیط زیست وابسته می‌کند. ایتون به‌وضوح گمان می‌کند که زیبایی‌شناسی محیط زیست برای حفاظت از محیط زیست، محوری است. وی استدلال می‌کند: «بوم‌شناسان به لحاظ بین‌المللی تصدیق می‌کنند که وقتی در اولویت‌های زیبایی‌شناختی تغییری صورت نگیرد، اعمال محیطی مناسب، شانس کمی برای پذیرش گسترده دارند.»<sup>۲۹</sup> وی نمونه‌ای ارائه می‌دهد: «تا زمانی که افراد حیاط‌های بزرگ، سبز و به‌شدت متغیر را دوست داشته باشند و برای آنها مهم نباشد که شرایط آب و هوا و خاک چگونه است، کماکان از مواد سوختی

آلوده‌کننده نظیر بنزین و مواد سمی‌ای از قبیل کود سمی، علف‌کش و آفت‌کش استفاده می‌کنند.<sup>۳۰</sup> ایتون استدلال می‌کند که پاسخ‌های زیبایی‌شناختی مثبت به محیط زیست به محافظت از آنها می‌انجامد، اما به‌جز پاسخ‌هایی که تابع شناخت علمی هستند، محافظت نمی‌تواند محافظت درستی باشد.

وی وابستگی امیلی بردی را به تخیل، به‌عنوان کلیدی برای زیبایی‌شناسی محیط زیست، مورد نقد قرار می‌دهد زیرا، به‌جز تصوراتی (و تخیل‌هایی که ناشی از آن هستند) که تابع شناخت محیطی‌اند، تأثیر چنین زیبایی‌شناسی محیط زیست می‌تواند مخرب باشد: وی برای مثال بامبی دیزنی را ذکر می‌کند که تصویر پراحساسی را درمورد تمام گوزن‌ها برمی‌انگیخت یعنی احساس این که گوزن‌ها مهربان، دوست‌داشتنی و پاک هستند و استدلال می‌کند که این تصور باعث شده بود که کار جنگل‌بان‌ها برای متقاعد کردن مردم به این که لازم است تعداد جمعیت گوزن‌ها کم شود، دشوار گردد. داستان‌های مربوط به هیولاها در مرداب‌ها باعث پاسخ زیبایی‌شناختی منفی به آنها و در نتیجه از دست رفتن بسیاری از تالاب‌ها در این کشور شده است. «همان‌طور که دیدیم تخیل می‌تواند احساسات را به هیجان آورد و به‌طور جدی چیزی را به دیو و غول تبدیل کند. اگر محیط زیست‌های پایدار، هدف ما باشند پس تخیل می‌بایست در خدمت واقعیت باشد<sup>۳۱</sup>؛ زیرا تنها با شناخت، اعمال پایدار گسترش می‌یابند.»<sup>۳۲</sup> بنابراین، به نظر ایتون یک تبیین از زیبایی‌شناسی محیط زیست مثل تبیین کارلسون – که به‌شدت وابسته به شناخت علمی است – همان چیزی است که ما باید طلب کنیم؛ مشروط بر این که زیبایی‌شناسی محیط زیست، بنیانی را برای دفاع زیبایی‌شناختی فراهم آورد.

درحالی که من موافقم که منابع فوق‌العاده‌ی محصولی در زیبایی‌شناسی محیط زیست کارلسون برای دفاع زیبایی‌شناختی وجود دارد اما گمان می‌کنم که ایتون در این ارزیابی‌اش شتاب‌زده بوده است که ما باید نظر کارلسون را بپذیریم. ما نه‌تنها در تبیین کارلسون – که مبتنی بر شناخت است – بلکه در تبیین کارول – که مبتنی بر عاطفه است – و در تبیین بردی که مبتنی به تصور و تخیل است، منابعی را برای عینیت در زیبایی‌شناسی محیط زیست می‌یابیم که برای دفاع زیبایی‌شناختی سودمندند. نظر ایتون مبنی بر این که تنها یک زیبایی‌شناسی محیطی که تابع شناخت محیط زیست است باعث حفاظت پایدار می‌شود، نشان‌گر فهم نامناسب ارزش دفاع زیبایی‌شناختی این تبیین‌های دیگر است. این نظر همچنین نادیده می‌گیرد که فقدان بوم‌شناسی گاهی اوقات می‌تواند به‌لحاظ محیطی سودمندتر از آسیب‌رساندن به محیط زیست باشد. بسیاری از افراد تصورات عامیانه را درباره‌ی تعادل حساس و ظریف طبیعت، پیوستگی محکم نظام‌های طبیعی و وابستگی بقا

به انواع موجودات می‌پذیرند. این تصورات و برداشت‌ها به‌طور جدی توسط پژوهش‌های بوم‌شناختی معاصر مورد چالش قرار گرفته‌اند و تا حد زیادی نادرست‌اند.<sup>۳۳</sup> چنین باورهای علمی نادرستی، به نظر می‌رسد که می‌توانند برای دفاع از محیط زیست و سیاست‌گذاری درباره‌ی آن سودمند باشند. اگر فردی معتقد باشد که منقرض کردن یک نوع یا گونه باعث نابودی محیط زیست خواهد شد آنگاه از گونه‌ها و انواع محافظت خواهد کرد؛ اگر طبیعت را دارای یک تعادل ظریف بداند که به‌راحتی با دخالت و تجاوز انسان به خطر می‌افتد، آنگاه مایل خواهد بود که دخالت‌های خود در طبیعت را کنار بگذارد. پاسخ‌های زیبایی‌شناختی‌ای که مبتنی به فقدان بوم‌شناسی و اسطوره است گاهی اوقات می‌تواند بهترین شیوه برای دفاع از محیط زیست باشد. از این لحاظ، تضمین این که پاسخ‌های زیبایی‌شناختی فرد به طبیعت تابع واقعیت‌های علمی است ضرورتاً منجر به دفاع از محیط زیست نمی‌شود.

### نتیجه‌گیری

زیبایی‌شناسی محیط زیست باید نقش مهمی در دفاع از محیط زیست ایفا کند. از این رو روشن‌کردن مباحثی که درباره‌ی نسبت و عینیت در زیبایی‌شناسی محیط زیست صورت می‌گیرد برای دفاع زیبایی‌شناختی مهم است. انواع خاصی از کثرت‌گرایی و نسبت در زیبایی‌شناسی محیط زیست به‌طور جدی نگرانی‌های معتبری را در مورد دفاع زیبایی‌شناختی نمایان می‌سازند. ما باید تبیینی را که دارای پاسخ‌های زیبایی‌شناختی بهتر و بدتر به محیط زیست است گسترش داده و توجیه کنیم؛ و از فرو رفتن در نسبی‌گرایی و بیان این که تنها یک نوع پاسخ زیبایی‌شناختی به محیط زیست درست است اجتناب کنیم. رویکردها و مواضع متعددی در زیبایی‌شناسی محیط زیست وجود دارند که جنبه‌هایی از عینیت سودمند برای دفاع زیبایی‌شناختی را مهیا می‌کنند. هر زیبایی‌شناسی محیط زیست که مبتنی بر شناخت باشد می‌تواند برای دفاع زیبایی‌شناختی سودمند باشد اما چنین نیست که تنها همین زیبایی‌شناسی محیط زیست سودمند و کارآمد باشد و این رویکرد نتایج سودمند را برای محیط زیست تضمین نمی‌کند.

\* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Hettinger, Ned. (2005). "Objectivity in Environmental Aesthetics and Environmental Protection", pp. 1-15.

### پی‌نوشت‌ها:

۱. در مورد انتقاد اخیر ن.ک.:

J. Robert Loftis, "Three Problems for the Aesthetic Foundations of Environmental

Ethics", *Philosophy in the Contemporary World* 10 (no. 2, Fall-Winter 2003): pp. 41-50.  
2. Jana Thompson. "Aesthetics and the Value of Nature", *Environmental Ethics*, 17, (1995), p. 293.

۳. فیلسوفانی که این نظر را می‌پذیرند عبارت‌اند از:  
— مالکوم بود؛ ن.ک.:

"The Aesthetics of Nature," *The Aristotelian Society* 100, 2(2000): pp. 137-157.

— جان فیشر؛ ن.ک.:

"What The Hills Are Alive With-In Defense of the Sounds of Nature", *The Journal of Aesthetics and Art Criticism*, 56, 2 (1998), pp. 167-179.

— کندال والتون؛ ن.ک.:

"Categories of Art", *Philosophical Review*, 1970, pp. 334-67.

4. John Fisher, *Reflecting on Art* (1993), p. 338-39.

5. Marcia Eaton, "The Beauty that Requires Health", in J. Nassauer, ed., *Placing Nature: Culture and Landscape Ecology* (Island Press, 1997): pp. 86-106 and "Fact and Fiction in the Aesthetic Appreciation of Nature" in A. Berleant and A. Carlson (eds.), *Special Issue: Environmental Aesthetics, Journal of Aesthetics and Art Criticism*, 56 (1998): pp. 149-56.

۶. حتی تام هید — که کارلسون وی را به‌عنوان یک «پست‌مدرنیست» در رابطه با درک زیبایی‌شناختی به شمار می‌آورد، و به نظر می‌رسد که باید طرفدار این رویکرد باشد که هیچ محدودیتی در نسبت زیبایی‌شناختی وجود ندارد — محدودیت‌هایی را می‌پذیرد؛ یعنی به نظری اطلاعات تنها هنگامی برای درک زیبایی‌شناختی طبیعت مناسب خواهد بود که توجه زیبایی‌شناختی را حفظ کند و برای آن مانع ایجاد نکند. در این رابطه ن.ک.:

Thomas Heyd. "Aesthetic Appreciation and the Many Stories about Nature", *British Journal of Aesthetics*, 41, 2, (2001): pp. 125-137.

۷. ن.ک.:

Ronald Hepburn, "Trivial and Serious in Aesthetic Appreciation of Nature," in Salim Kemal and Ivan Gaskell eds., *Landscape, Natural Beauty and the Arts* (Cambridge, 1993), pp. 65-80.

هیپبورن مانند کارلسون، بردی و ایستون به‌منظور این که در سیاست‌گذاری محیط زیست، نقشی برای زیبایی‌شناسی قائل شود لازم می‌داند تا میان امر سطحی و امر جدی و عمیق تمایز بگذارد. «وقتی ما در پی آنیم که از ویرانی و نابودی قلمروهایی جلوگیری کنیم که دارای زیبایی طبیعی فوق‌العاده‌ای هستند، آنگاه چیزی که بسیار اهمیت می‌یابد تبیین ما از درک آن زیبایی است ... ما باید قادر باشیم که نشان دهیم پرداختن به چنین درکی صرفاً لذتی مطبوع و بدون هدف از دیدن مکان پیک‌نیک یا تأثیر کوتاه و ناآشنای دیدن فضای سبز بیرون شهر از پنجره‌ی اتوبوس توریستی نیست، بلکه بیش از آن است.»

۸ کارلسون برای توصیف برخی از پاسخ‌های زیبایی‌شناختی به طبیعت که چندان جدی نیستند از اصطلاح «زیبایی ساده» استفاده می‌کند.

9. John Fisher, "What The Hills Are Alive With."

فیشر استدلال می‌کند که اصوات طبیعت «به‌لحاظ نظری و تجربی شایسته‌ی توجه زیبایی‌شناختی جدی هستند.» وی درباره‌ی پیامدها و استلزامات نظرات خود برای دفاع زیبایی‌شناختی سخن چندان نمی‌گوید. توجه اصلی فیشر در این مقاله بدین معطوف است که نشان دهد احکام مربوط به اصوات طبیعت می‌توانند زیبایی‌شناختی باشند، حتی اگر شرط توافق را برآورده نسازند.

10. Malcolm Budd, "The Aesthetics of Nature."

11. Glenn Parsons, "Is the Aesthetic Appreciation of Nature Objective?" p. 4, spring 2005.

نسخه‌ی دست‌نویس از نویسنده است.

۱۲. نسبی‌گرایی فیشر در حمایت وی از ادعای جان کیچ آشکار است. جان کیچ ادعا می‌کند که «نور و صدای رعد و برق چقدر خشن است. چنین واکنش و پاسخی به طبیعت، واکنش و پاسخ من است و ضرورتاً با واکنش‌ها و پاسخ‌های دیگری مطابقت ندارند.» توجه کنید که فیشر یک نسبی‌گرای مطلق نیست. طبق تبیین فیشر، احتمالاً روش گوش کردن به اصوات طبیعت که تابع ابژه نیستند نامناسب است. (با وجود این، آشکار نیست که چنین شرطی، چه چیزی را رد می‌کند. برای مثال، آیا گوش کردن صدای پرندگان را، در حالی که موسیقی بلند راک نواخته می‌شود، رد می‌کند یا گوش دادن صدای یک جویبار را تنها وقتی که فرد سردرد دارد؟) شرط دیگری که فیشر می‌پذیرد این است که ما نباید به همان شیوه‌ای که به موسیقی گوش می‌دهیم به طبیعت گوش فرا دهیم. زیرا موسیقی یک ابژه‌ی قصدی است و فیشر فکر می‌کند که موسیقی باید دارای یک تأثیر جدی بر نحوه‌ی ادراک ما از آن باشد. وی همچنین بیان می‌کند: اگرچه ابژه‌های زیبایی‌شناختی (خواه هنر یا طبیعت باشد) احکام مربوط به آنها را تعیین می‌کنند، «چنین چیزی بدین معنا نیست که هر حکم انتقادی یا هر حکمی که بنابه تفسیر صورت می‌گیرد، بیان‌پذیر باشد.» وی مقاله‌ی خود را با این ادعا به پایان می‌رساند: هرچند «الزامات و شرایط اندکی در مورد ادراک چنین اصواتی وجود دارد (یعنی اصوات محیط زیست) اما این وضعیت، «گفتمان و نقد قابل قبول را درباره ابژه‌های ادراک ناممکن نمی‌سازد.» فیشر چندان احساس نیاز نمی‌کند تا تبیین کند که چگونه و چرا کثرت‌گرایی و نسبی‌گرایی وی، نقد را تضعیف نمی‌کند و به‌ویژه چرا دفاع زیبایی‌شناختی را متزلزل نمی‌سازد.

۱۳. اگر بتوان به‌نحو موفقیت‌آمیزی استدلال کرد که آنها از ارزشی برخوردارند که بیشتر از اکثر اصواتی است که بعد از ویرانی محیط زیست جایگزین آنها می‌شوند، آنگاه چنین کثرتی با دفاع زیبایی‌شناختی اساساً هماهنگ نخواهد بود.

14. Noel Carroll. "On Being Moved by Nature: Between Religion and Natural History," in Salim Kemal and Ivan Gaskell, eds., *Landscape, Natural Beauty and Arts* (Cambridge: Cambridge University Press, 1993), pp. 244-266.

کارول استدلال می‌کند که این چارچوب‌بندی بدون بهره‌مندی از نوعی اطلاعات علمی که کارلسون ادعا می‌کند برای تعیین توجه زیبایی‌شناختی ضروری است، رخ می‌دهد.

15. Stan Godlovitch. "Tchbreakers: Environmentalism and Natural Aesthetics", *Journal of Applied Philosophy*, 11, 1 (1994): pp. 15-30.

۱۶. توجه کنید که: اگر چه «تر زیبایی برابر» (یعنی این که تمام طبیعت به یکسان زیبا است) یک ادعای واقع‌گرایانه است، اما از دیدگاه و رویکرد دفاع زیبایی‌شناختی باعث ایجاد مشکل می‌شود.

17. Hepburn, "The Trivial and The Serious", p. 77.

۱۸. همان‌طور که در منبع زیر ذکر شده است:

Fisher, "What the Hills Are Alive With", p. 179, fn 32.

۱۹. در ادامه من درباره‌ی این اظهارنظر امیلی بردی که پاسخ‌های زیبایی‌شناختی خودخواهانه، شرط بی‌غرضی زیبایی‌شناسی را نقض می‌کند و می‌توان آن را به‌عنوان زیبایی‌شناسی نادرست کنار گذاشت بحث کرده‌ام.

20. Allen Carlson, *Aesthetics and the Environment*, (Routledge. 2000).

21. Noel Carroll, "On Being Moved by Nature."

۲۲. این تبیین از دیدگاه‌های کارول برگرفته از منبع ذیل است:

"On Being Moved by Nature", pp. 254-260.

۲۳. یک توصیف از تفسیر زیبایی‌شناسی و اخلاق و رابطه‌ی آن با دفاع از محیط زیست را می‌توان در اثر ذیل یافت:

Ned Hettinger, "Allen Carlons Environmental Aesthetics and the Protection of the Environment", *Environmental Ethics*, 27, 1 (Spring 2005), pp. 71-76.

24. Emily B. "Imagination and the Aesthetic Appreciation of Nature".

25. Marcia Eaton, "Fact and Fiction in the Aesthetic Apprciation of Nature", p. 152.

۲۶. ن.ک.:

Ned Hettinger, "Allen Carlson s Environmental Acsthetics."

27. Allen Carlson, "Hargrove, Positive Aesthetics, and Indifferent Creativity", *Philosophy and Geography* 5, 2 (2002): p. 233, note 27.

تأکید از من است.

28. Marcia E., "The Beauty that Requires Health", p. 88.

29. Marcia Eaton, "Professional Aesthetics and Environmental Reform", *Aesthetics online*, <http://www.aesthetics-online.org/ideas/caton.html>, p.1

۳۰. همان.

31. Marcia Eaton, "Fact and Fiction", p. 154.

۳۲. همان، ص ۱۵۵.

۳۳. ن.ک.:

Donald Worster, "The Ecology of Order and Chaos", *Environmental History Review* 14 (1990): pp. 1-18. Ned Hettinger and William Throop, (1999). "Refocusing Ecocentrism: De-emphasizing Stability and Defending Wildness", *Environmental Ethics*, 21: pp. 3-21.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی